



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه ۱۰	تاریخ	۱۴۰۳/۰۷/۱۴
عنوان ۱	خبر واحد			
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد			
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد			
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به کتاب			
عنوان ۵	استدلال به آیه نبأ			
عنوان ۶	روش اول: استدلال به مفهوم شرط			

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و تکمیل درس گذشته

گفتیم که استاد شهید رحمته الله، تمام اعتراضاتی که به استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ برای اثبات حجیت خبر شده را در بیان جامعی دسته بندی می کند. برای توضیح آنچه استاد شهید بیان کرده، آن را در ضمن چند بند بیان می کنیم. اینکه ما گاهی مطالب را به چند بند تقسیم می کنیم برای این است که توجه به مفاهیم این مطالب، آسان تر شود و از خلط بین مطالب پرهیز شود.

بند اول این بود که اعتراضاتی که بر استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ برای اثبات حجیت خبر شده است، بر سه نوع است: نوع اول، اعتراضاتی که اصل اقتضای مفهوم شرط را زیر سؤال می برند. نوع دوم، اعتراضاتی است که مبنی بر وجود مانع به صورت قرینه متصّله است که در نتیجه آن، ظهور آیه در مفهوم منعقد نمی شود. نوع سوم، اعتراضاتی است که مبتنی بر وجود مانع به صورت قرینه منفصله است که در نتیجه، ظهور آیه در مفهوم پذیرفته می شود؛ اما به دلیل وجود قرینه منفصله، حجیت این مفهوم ساقط خواهد شد^۱.

۱. متن تقریرات درس شهید صدر چنین است: «وقد اعترض على الاستدلال المذكور بوجوه يرجع بعضها إلى إنكار أصل الظهور الاقتضائي للآية على المفهوم، وبعضها إلى دعوى وجود مانع عنه بعد افتراض وجوده بنحو القرينة المتصلة الرافعة لفعليته، وبعضها إلى دعوى عدم حجيته بعد افتراض فعلية ظهوره في المفهوم لوجود مانع منفصل». بحوث في علم الأصول؛ ج ۴، ص ۳۵۱.

بند دوم: از این سه دسته از اشکالات، نوع اول که مقتضی مفهوم شرط در آیه را منکر می‌شوند، انکارشان بر این امر مبتنی است که می‌گویند شرط در آیه، مسوق برای بیان موضوع است؛ لذا اساساً، جمله دارای مفهوم نیست. برای اینکه روشن شود که شرطی که مسوق برای بیان موضوع است، به چه نحو مانع از افاده مفهوم است، ایشان می‌فرمایند^۲ سه نوع شرط وجود دارد: گاهی شرط، به صورت منحصر، محقق موضوع جزاست؛ یعنی شرط، تنها شرط محقق موضوع جزاست و چیز دیگری که جایگزین این شرط باشد و بتواند موضوع جزاء را محقق کند، وجود ندارد؛ مانند مثال معروف «ان رزق ولدأفاختنه» که شرط «رزق ولدأ» است که موضوع «اختنه» که ولد است را محقق می‌کند و این شرط نیز تنها محقق موضوع است؛ یعنی اگر بخواهد ولدی وجود داشته باشد، باید رزق ولدی باشد و اگر رزق ولدی وجود نداشته باشد، دیگر ولدی نیز وجود نخواهد داشت. روشن است که چنین شرطی، مسوق برای موضوع است و مفهوم نخواهد داشت؛ زیرا اگر شرط منتفی شود، دیگر موضوع جزاء باقی نمی‌ماند تا بخواهیم سلب الحکمی که در جزاء آمده است را بر آن موضوع بار کنیم.

نوع دوم این است که شرط، امری عارض بر موضوع جزاء باشد؛ به عبارت دیگر شرط، محقق یک امر عرضی در موضوع جزاست؛ نه محقق موضوع جزاء؛ لذا با انتفای شرط، موضوع از بین نمی‌رود؛ بلکه امر عارض بر موضوع از بین می‌رود؛ مانند «ان جائك زيد فاکرمه» که مجیء زید، عارض بر اوست. این گونه شرط، دارای مفهوم است؛ زیرا با انتفای شرط، موضوع باقی است و با انتفای شرط، حکم در جزاء منتفی می‌شود و مفهوم می‌شود: «ان لم یجئک زید فلا تکرمه».

نوع سوم شرط، موردی است که شرط، محقق موضوع باشد، اما محقق منحصر نباشد؛ بدین صورت که هم این شرط، محقق موضوع جزاء باشد و هم اینکه موضوع جزاء، با شرط دیگری نیز قابل تحقق باشد؛ مثلاً اگر در آیه نبأ گفته شود که معنای آیه این است که «النبأ ان جاء به الفاسق فتبینوا»، در اینجا شرط «ان جاء به الفاسق»، محقق موضوع «تبینوا» است که «نبأ» است؛ اما این شرط، شرط منحصر نیست؛ بلکه ممکن است عادل «نبأ» را بیاورد و محقق موضوع جزاء «تبینوا» باشد.

با این بیان، روشن شد که نوع اول از این سه نوع شرط، شرطی است که مسوق برای بیان موضوع است و مفهوم ندارد و نوع دوم از شرط، قطعاً دارای مفهوم است. بحث اصلی در نوع سوم است که هنگامی که شرط، شرط منحصر نباشد، آیا می‌توان با انتفای شرط، مفهوم گرفت یا خیر^۳.

۲. درست است که ایشان این مباحث را در آیه نبأ بیان می‌کنند؛ اما مباحث مهم و کلی‌ای است که در سایر موارد نیز مفید است و قواعد کلی به دست ما می‌دهد که بنیه ما را در استدلالات فقهی قوی می‌کند؛ لذا به همین دلیل است که ما به روی این بیان اهتمام به خرج می‌دهیم و روی آن متمرکز می‌شویم.

۳. متن تقریرات درس شهید صدر چنین است: «اما الأول فبان يقال ان الشرطية في المقام مسوقة لبيان تحقق الموضوع فلا مفهوم للجملة ذاتاً. وليعلم بان الشرط يمكن أن يصف إلى ثلاثة أنحاء: الأول: أن يكون الشرط عبارة عن نسخ تحقق الموضوع ونحو وجوده بحيث لا يتصور للموضوع وجود إلا بالشرط كقولك (إذا رزق ولدأفاختنه) فان الفرق بين الشرط أو الموضوع للحكم في المثال كالفرق بين الإيجاد والوجود. الثاني: أن يكون الشرط أجنبياً عن وجود الموضوع وأنما هو أمر طارئ كقولك (إن جاءك زيد فأكرمه). الثالث: أن يكون الشرط نحواً من وجود الموضوع ولكنه غير منحصر به بل يمكن أن يوجد الموضوع بنحو آخر كما هو في الآية الكريمة لو جاءت بعنوان (النبأ إذا جاءك به الفاسق فتبینوا) فان مجيء الفاسق يراد به إنباؤه وإيجاد النبأ إلا أنه لا ينحصر وجوده به إذ يعقل وجوده بإنباء العادل أيضاً فالشرط في هذا القسم حصّة خاصة من الإيجاد فكأنه قال النبأ إذا أوجده الفاسق فتبینوا». بحوث في علم الأصول، ج ۴، ص ۳۵۱ و ۳۵۲.

بند سوم: آنچه مانع از مفهوم در قسم اول بود، این بود که با انتفای شرط، موضوع جزاء نیز منتفی می شود، دیگر چیزی باقی نمی ماند که بخواهیم در مفهوم، نفی الحکم جزاء را بر آن بار کنیم؛ اما در نوع سوم، این اشکال وجود ندارد؛ زیرا در این مورد که شرط، شرط منحصر به فرد نیست، با انتفای شرط، موضوع جزاء منتفی نمی شود.

برای توجیه عدم افاده مفهوم در موردی که شرط مسوق برای بیان موضوع است - یعنی شرط محقق منحصر به فرد موضوع جزاست -، دو تقریب در لسان محققین وجود دارد:

در تقریب اول گفته می شود که اگر شرط چنین باشد، جمله از شرطیه بودن خارج می شود؛ یعنی تنها، صورت آن به شکل جمله شرطیه است و در حقیقت، جمله حملیه است. از این رو معنای «ان رزقت ولداً فاختنه»، «اخن الولد» است؛ لذا اگر ولد نبود، «اخن» هم منتفی می شود. این دو جمله، در حقیقت یکی است و تنها، شکل آن تغییر کرده است و در حقیقت، تعلیق بر شرط وجود ندارد؛ بلکه حکمی، بر روی موضوعی رفته است؛ منتفی این حکم، به صورت جمله شرطیه بیان شده است؛ زیرا «ان رزقت ولداً»، چیزی غیر از بیان «ولد» که موضوع جزاست را بر عهده ندارد. بنابراین بازگشت هر شرط مسوق برای بیان موضوع، به یک جمله حملیه است که اگر موضوع منتفی شد، حکم از این جهت که موضوعی ندارد، منتفی می شود. بنابراین، دلیل اینکه در این نوع از جمله شرطیه، مفهوم وجود ندارد این است که این نوع جمله شرطیه، در اصل جمله حملیه است و تعلیق حقیقی وجود ندارد؛ و مفهوم در زمانی است که حکم، معلق بر شرط باشد؛ در اینجا حکم، معلق بر شرط است؛ اما نه به دلیل اینکه شرط است؛ بلکه به دلیل اینکه موضوع حکم است.

تقریب دوم - که بیشتر در بیانات میرزای نائینی آمده است - این است که گاهی تقیید حکم، تنها به موضوع خودش است، مانند اینکه گفته شود «اکرم الرجل» که حکم تنها به موضوع خودش مقید است، در این صورت، قطعاً افاده مفهوم نمی کند؛ البته اگر قید منتفی شود، حکم منتفی می شود، ولی به این دلیل که موضوع آن منتفی شده است؛ نه اینکه موضوع آن باقی باشد و سلب الحکم بر آن بار شود. این نوع انتفا، همان سالبه به انتفای موضوع است و آن چیزی نیست که از آن به مفهوم مخالفت تعبیر می شود. نوع دیگر تقیید حکم این است که حکم، بر امر زائد بر موضوع مقید شود؛ نه بر خود موضوع؛ مانند «اکرم الرجل العالم» که حکمی که روی موضوع رفته، علاوه بر تقیید به موضوع، به یک امر زائد نیز مقید شده است.

تقیید حکم بر قید زائد بر موضوع، بر دو قسم است:

قسم اول این است که قید عارض بر موضوع، ابتدا بر موضوع عارض می شود و سپس حکم به روی آن می رود؛ یعنی حکم، به روی موضوع بعد از تقیید این قید می رود؛ مانند «اکرم العالم العادل» که ابتدا «عالم»، مقید به «عادل» می شود و بعد می گوید این عالمی که عادل است را اکرام کن. این قید، قید موضوع است و همانطوری که خود موضوع از لحاظ رتبه بر حکم مقدم است و ابتدا باید موضوعی باشد تا حکم روی آن برود، این قید نیز جزء موضوع شده است و از لحاظ رتبه، بر حکم مقدم است؛ از این رو اگر این قید منتفی شود، سالبه به انتفای موضوع خواهد شد و انتفای چنین قیدی دارای مفهوم نیست. بنابراین اگر قید «عادل» منتفی شد و عالمی بود که عادل نبود، دیگر «اکرم» معنا ندارد؛ چون موضوع آن وجود ندارد؛ به همین جهت است که گفته می شود که وصف مفهوم ندارد؛ زیرا وصف، قبل از اینکه حکم به روی موضوع برود، قید موضوع شده است و جزئی از موضوع شده است؛ لذا اگر وصف منتفی شود، آن موضوعی که حکم به روی آن رفته، منتفی خواهد شد؛ بنابراین نبود حکم در اینجا، به دلیل انتفای موضوع است.

قسم دیگر این است که پس از اینکه موضوع کامل شد، حکم به صورت مقید بر روی موضوع می‌رود؛ یعنی قید، قید حکم است. اگر مفهوم شرط به این صورت باشد، آن‌گاه دارای مفهوم است؛ مانند «ان جائک زید فاکرمه» که «ان جائک»، قید «اکرمه» است و موضوع، «زید جائی» نیست؛ بلکه «زید» است اما اکرام، مشروط به مجیء شده است؛ لذا اگر مجیء نبود، «اکرم» هم منتفی می‌شود؛ علی‌رغم اینکه زید باقی است؛ لذا در مفهوم، سلب حکم بر آن زیدی که باقی است بار می‌شود.^۴

[در پاسخ به یکی از شاگردان:] قید وصفی، ظهور دارد در اینکه قید، قید موضوع است و هنگامی که قید، قید شرطی است، ظهور دارد در اینکه این قید، قید حکم است.

بنابراین در این بیان روشن شد که چرا می‌گوییم اگر شرط، مسوق برای موضوع بود، مفهوم ندارد؛ زیرا این شرط، قید موضوع است و انتفای شرط، سالبه به انتفای موضوع است و چنانچه قید، قید حکم باشد، با انتفای شرط، حکم منتفی می‌شود اما موضوع باقی است؛ در نتیجه سالبه به انتفای موضوع نخواهد شد؛ بلکه به تعبیر مرحوم آخوند، سالبه به انتفای محمول است. ادامه مباحث استاد شهید را در جلسات بعد بیان می‌کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين

۴. متن تقریرات درس شهید صدر چنین است: «و لا إشكال في عدم المفهوم في النحو الأول كما لا إشكال في ثبوته في النحو الثاني. ويمكن أن يقرب وجه عدم المفهوم في الأول بأحد تقريرين: الأول - أنّ المفهوم نفي حكم الجزاء على تقدير انتفاء الشرط و حينئذ إذا أُريد نفي مفاد الجزاء و هو وجوب ختن الابن عند انتفاء الشرط و هو وجوده فهذا انتفاؤه من باب السالبة بانتفاء الموضوع المحفوظ حتى في الجملة غير الشرطية فلا يكون لتركيب الشرطية دخل في تحصيله، وإن أُريد نفي وجوب ختن الأخ مثلاً بانتفاء وجود الولد فهذا سنخ مفاد آخر غير حكم الجزاء، و المفهوم لا يدلّ إلّا على انتفاء مفاد الجزاء. الثاني - أنّ المفهوم أنّما يثبت بملاك إرجاع الشرط قيداً للحكم و النسبة الحكمية في الجزاء و بهذا تتميز الجملة الشرطية عن الوصفية التي يكون الوصف فيها من قيود الموضوع قبل طرؤ الحكم عليه فإذا كان الشرط نفس الموضوع ذاتاً فليس هناك تقييد زائد بين الحكم و الشرط غير تقييده بموضوعه الثابت في كلّ جملة حكمية فلا مفهوم». بحوث في علم الأصول؛ ج ۴، ص ۳۵۲.